



اهمیت تقویت دومهارت شنیداری و گفتاری در روش‌های جدید آموزش زبان خارجی

نازنین خاوری

مدرس زبان فرانسه در کالج پرنس جورج ایالت مریلند/ آمریکا
email: khavari_nazanin@yahoo.com

Le résumé

Les catégories de l'écoute et du parler et l'enseignement actuel de la langue étrangère

L'âge de l'apprenant est un facteur essentiel dans l'apprentissage d'une langue étrangère, à côté de celui de la langue maternelle. Plus l'apprenant est jeune plus l'apprentissage est approfondi. Mais ce sont les méthodes d'enseignement destinés aux enfants, aux adolescents ou aux adultes qui changent. Dans le cas des enfants, l'important est de viser l'amélioration des compétences orales de l'apprenant, que ce soit la compréhension orale ou l'expression orale, et celle des compétences écrites -compréhension et expression écrites- vient beaucoup plus tard. Cependant les stratégies actuelles d'apprentissage en FLE, aux adolescents et aux adultes aussi reposent-elles sur la mise en place des activités orales et interactionnelles tenant compte de l'importance donnée aux facteurs qui amènent l'apprenant à interagir de façon pertinente, dans des situations communicatives orales. Il y a quand même certains enseignants qui pensent toujours qu'avec les méthodes anciennes on apprenait mieux ! Cet article se propose d'analyser l'apport de ces nouvelles stratégies appuyées davantage sur l'amélioration du parler et de l'écoute, et le rôle joué par l'enseignant dans l'application de ces stratégies.

Mots clés : enseignement/apprentissage du FLE – l'âge de l'apprenant - les compétences orales - le silence de l'apprenant - les méthodes interactionnelles

چکیده

در یادگیری زبان خارجی، سنّ زبان‌آموز عاملی اساسی در پذیرش زبان بیگانه در کنار زبان مادری است. هر چه سن پایین‌تر باشد، این یادگیری عمیق‌تر و بهتر صورت می‌گیرد، ولی نحوه آموزش متفاوت است. در آموزش زبان خارجی به کودکان تقویت مهارت نوشتاری خیلی دیرتر انجام می‌گیرد و آنچه در مرحله نخست مدنظر است، دو مهارت شنیداری و گفتاری است. امروزه در آموزش زبان بیگانه به نوجوانان و بزرگسالان نیز به تقویت این دو مهارت بیشتر اهمیت داده می‌شود؛ چرا که هدف اصلی از یادگیری یک زبان خارجی درک مطلب و توانایی سخن گفتن به آن زبان است. به همین دلیل، روش‌های تعاملی در سال‌های اخیر جای شیوه‌های آموزشی سابق را گرفته‌اند. گرچه برخی از مدرسان معتقدند که سابقاً زبان را بهتر یاد می‌دادند! هدف این مقاله، بررسی آموزش زبان از طریق شفاهی و بررسی بازدهی آموزش زبان با روش‌های تعاملی و نقشی است که مدرس در این آموزش/یادگیری زبان بیگانه به‌عهده می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: آموزش زبان خارجی، مهارت شنیداری، مهارت گفتاری، سکوت زبان‌آموز، روش‌های تعاملی

مقدمه

تعاملی از همان ابتدا زبان‌آموز را - چه کودک و نوجوان، چه بزرگسال - به حرف زدن و می‌دارد؛ در حالی که سابقاً خواندن مقدم بر حرف زدن بود. در روش‌های آموزش شفاهی نکته مهم قدرت تشخیص زبان‌آموز از طریق شنیداری و سوق دادن او به تعامل است. در بسیاری از آزمون‌های بین‌المللی نیز امروزه اهمیت بیشتری به ارزشیابی زبان و فهم مطلب از طریق شنیداری داده می‌شود و خواندن و درک مطلب نوشتاری در مرحله دوم اهمیت قرار می‌گیرد^۱.

در جریان آموزش زبان خارجی به نوجوانان کمتر با سکوت زبان‌آموز مواجه می‌شویم ولی برای واداشتن زبان‌آموز به حرف زدن خود مدرس نیز باید به زبانی که تدریس می‌کند اشراف داشته باشد

در رویکرد تعاملی حتی آموزش دستور زبان و معانی واژه‌ها نیز بیشتر از طریق شنیداری و گفتاری انجام می‌شود. البته در اکثر روش‌های آموزشی، ولو تعاملی، تقویت چهار مهارت زبان‌آموز: درک و بیان شفاهی، درک و بیان نوشتاری، مدنظر است و در آزمون‌های بین‌المللی که در بسیاری از کشورها برگزار می‌شود نیز این چهار مهارت ارزشیابی می‌گردند ولی کشورهایی که آزمون‌های مزبور را برای مهاجرت برگزار می‌کنند، بیشتر به درک و بیان شنیداری و شفاهی توجه دارند. چرا که یک خارجی در سفر به کشور بیگانه باید در مرحله نخست با مکالمات روزمره آشنایی داشته باشد و تشخیص دهد که مخاطبش از او چه می‌خواهد به او چه می‌گوید، همچنین باید بتواند خواست و نیازش را بازگو کند؛ یعنی بشنود، بفهمد و بگوید. خواندن و درک مفهوم متون و بیان مطلب از طریق

آموزش زبان خارجی به کودکان و نوجوانان سال‌هاست که در مؤسسات خصوصی کشورها رواج دارد؛ به ویژه در ممالکی که همچون کشور ما آموزش زبان خارجی در دبستان‌ها چندان متداول نیست، در صورتی که همواره می‌شنویم که مناسب‌ترین زمان برای یادگیری زبان خارجی بین ۵ تا ۱۲ سال و حتی سنین پایین‌تر از آن است. چرا که در این سنین، کودک یا نوجوان هم‌زمان با زبان مادری زبان خارجی را نیز می‌آموزد و ترکیب جملات، کاربرد افعال و صفات و غیره در دو زبان (مادری و بیگانه) از همان سنین پایین به‌طور ناخودآگاه در ذهن او جا می‌گیرد و همچون افرادی که در بزرگسالی یک زبان خارجی را می‌آموزند، با مشکلات تلفظ، نحوه کاربرد افعال، تنظیم جملات صحیح، ساختن جملات براساس ترکیب‌بندی زبان مادری و... مواجه نمی‌شود.

ولی آیا نحوه آموزش زبان به کودک و نوجوان با آموزش آن به بزرگسال متفاوت است؟ مسلماً در محتوای آموزش تفاوت بسیار است؛ ولی در روش آموزش امروزه بیشتر تأکید بر کاربرد رویکرد تعاملی است. هدف این مقاله بررسی آموزش زبان از طریق رویکرد تعاملی، نخست به کودکان و نوجوانان و تأثیر این آموزش - چه زود هنگام و چه به هنگام - در زندگی آتی این زبان‌آموزان است. همچنین، نحوه کاربرد این رویکرد در مورد زبان‌آموزان متعلق به سنین متفاوت نیز بررسی می‌شود.

آموزش هم‌زمان زبان خارجی و زبان مادری

آموزش زبان خارجی به کودکان از قدیم هم با تمرینات شفاهی از جمله حفظ کردن اشعار کودکانه شروع می‌شد ولی بین آنچه سابقاً متداول بود با رویکرد تعاملی - که چه برای کودکان و چه به‌منظور آموزش زبان به بزرگسالان در روش‌های آموزشی نوین مدنظر است - تفاوت‌هایی وجود دارد. رویکرد

نوشتاری در مرحله دوم اهمیت قرار می‌گیرند. به دلیل اهمیت بیان و درک شفاهی، دست کم نصف زمان اختصاص یافته به آموزش زبان باید صرف تقویت این دو مهارت یعنی درک شنیداری و بیان گفتاری، شود؛ چه در آموزش زبان به کودک و نوجوان و چه به بزرگسال.

سکوت زبان آموز در تمرینات گفتاری

در آموزش زبان به کودکان و نوجوانان مشکل بسیاری از مدرسان به حرف آوردن اینان است؛ چون در برخی موارد به جای حرف زدن، با حرکت دست و سر به سؤال مدرس جواب مثبت یا منفی می‌دهند. در این گونه موارد، مدرس باید زبان آموز را به حرف زدن تشویق کند ولی به‌راستی چه عواملی در خاموش بودن زبان آموز در کلاس درس شفاهی نقش آفرین‌اند و اصلاً آیا خاموش بودن نشانه بی‌علاقگی به شرکت در فعالیت‌های کلاسی است؟

در اکثر آزمون‌های بین‌المللی قبل از اقدام به پخش بیان شفاهی تعدادی سؤال در برابر زبان آموز قرار می‌دهند و از او می‌خواهند که نخست پرسش‌ها را بخواند و سپس به بیان شفاهی گوش دهد. در این صورت، زبان آموز مطالبی را که در پرسش مطرح شده است، مدنظر قرار می‌دهد و در درک مطلب توجهش بر یافتن پاسخ‌های لازم برای پرسش‌های مطرح شده متمرکز می‌شود

در آموزش به کودکان معمولاً فعالیت‌های سمعی و بصری با یکدیگر همراه‌اند؛ بدین معنی که معلم با نشان دادن یک شیء یا فیلم، سعی می‌کند کودک را به حرف زدن و نظر دادن وادارد. از طریق ویدیوهای مخصوص کودکان و نمایش تصاویر و بیان جملاتی که در ابتدا برای کودک نامفهوم است می‌توان او را به سوی درک مطلب سوق داد. کودکانی که از حرف زدن با معلم هراس دارند، با هم‌کلاسی‌هایشان راحت حرف می‌زنند یا لاقلاً

با حرکتی منظور خود را به آن‌ها می‌فهمانند. معلم می‌تواند این حرکات را زیر نظر داشته باشد و ببیند کودکی که از پاسخ دادن به او سر باز می‌زند، در برابر هم‌کلاسی‌های خود چه عکس‌العملی دارد. نگاه، حالات صورت، رفتار، شانه و سر بالا انداختن، حرکات دست و بازو... همگی بخشی از یک تعامل خاموش‌اند. برای مثال، زمانی که کودکان مشغول بازی با پازل‌اند، اغلب با هم‌فکری پازل‌ها را کنار هم می‌چینند. در جریان این هم‌فکری گاهی هیچ کلامی رد و بدل نمی‌شود و ما فقط شاهد حرکات دست و نگاه هستیم. در پایان نیز وقتی پازل‌ها چیده شدند، کودک با نگاه از هم‌کلاسی‌اش تشکر می‌کند. در نتیجه می‌شود گفت که تکرار این حرکات بدون کلام بین کودکان و گاه نیز بین کودک و معلم نشانه نوعی رفتار اجتماعی و فرهنگی است. ژرژ برونر معتقد است که در میان همه کودکان نوعی گذر از مرحله سکوت و حرف زدن، به مرحله تعامل کلامی وجود دارد که بیانگر تحول زبانی در آن‌هاست. پس حرف زدن و با نگاه و دست اشاره کردن و جواب معلم را دادن نشانه بی‌علاقگی او به فعالیت کلاسی یا کمبود در آموزش یادگیری زبان خارجی، چه از جانب معلم و چه از سوی کودک و یا الزاماً نشانه خجالت نیست بلکه طبق گفته برونر «نشانه مرحله نخست آشنایی کودک با یک زبان خارجی، در محیطی دو یا سه زبانه و نشانه گذر از یک زبان (مادری) به دو زبان (مادری و خارجی) است». (برونر، ۱۹۸۷: ۵۷)

در جریان آموزش زبان خارجی به نوجوانان کمتر با سکوت زبان آموز مواجه می‌شویم ولی برای واداشتن زبان آموز به حرف زدن خود مدرس نیز باید به زبانی که تدریس می‌کند اشراف داشته باشد. متأسفانه در بسیاری کشورها مدرسان آن‌طور که باید به زبان و روش‌های آموزش آن تسلط کافی

...Speak it!

ندارند و یا دوره‌های لازم برای آشنایی با روش تدریس زبان را نگذرانده‌اند. همین‌طور نه تنها در کشور ما بلکه در خیلی از کشورهای دیگر نیز «مدرسان و مسئولان آموزش زبان چون خود آموزش زبان را از طریق خواندن متون و نوشتن یاد گرفته‌اند، اعتقاد چندانی به اینکه درک مطلب از طریق شنیداری و یا تقویت مهارت گفتاری سریع‌تر نوآموز را به تعامل زبانی می‌کشانند، ندارند». (Borg, 2003:2)

پژوهشگران در زمینه درک و بیان شفاهی به این نتیجه رسیده‌اند که شناخت واژه‌ها از طریق تشخیص بخشی از اصوات صورت می‌گیرد و در این تشخیص زبان آموز الزاماً نباید واژه را بشناسد بلکه با توسل به اطلاعات خود که گاهی اطلاعات زبانی هم نیست و اطلاعات فرهنگی و اجتماعی است قادر به درک مفاهیم می‌شود

به نظر امانوئل کارت، دانشیار دانشگاه نانسو در فرانسه، فقط برخی از این مدرسان خود در مراکز آموزش زبان، دوره‌هایی را برای آشنایی با آموزش تعاملی زبان گذرانده‌اند. دوره‌هایی که از نظر کارت برای تسلط بر آموزش روش‌های تعاملی کافی نیستند؛ چون تعداد زیادی از این مدرسان هنوز درک و بیان شفاهی را در ارتباط تنگاتنگ با واژه‌شناسی و حتی جمله‌شناسی می‌دانند که آن هم با آواها و آهنگ‌های سازنده این واژه‌ها و جملات در ارتباط است. در نتیجه، در بسیاری موارد این تفکر در مدرس به وجود می‌آید که بدون تشخیص صداها، درک مفهوم پیام غیر ممکن است. از این‌رو، تصور می‌رود که بهترین راه برای بالا بردن سطح درک بیان شفاهی، شناخت و تشخیص تلفظ واژه‌هاست. برخی از مدرسان هنوز هم متوسل به دیکته گفتن می‌شوند تا زبان آموز تلفظ واژه را بشناسد، تشخیص دهد و بنویسد. درحالی که پژوهشگران در زمینه درک و بیان شفاهی به این نتیجه رسیده‌اند که شناخت واژه‌ها از طریق تشخیص بخشی از اصوات صورت می‌گیرد و در این تشخیص زبان آموز الزاماً نباید واژه را بشناسد بلکه با توسل به اطلاعات خود که گاهی اطلاعات زبانی هم نیست و اطلاعات فرهنگی و اجتماعی است قادر به درک مفاهیم می‌شود. کاربری این اطلاعات به‌ویژه در مواردی که با بیان مطلب، تصویر یا صحنه واقعی یا ویدیویی همراه باشد، به شنونده این امکان را می‌دهد که درباره آنچه

می‌شنود فرضیاتی داشته باشد، فرضیاتی که نشانه‌هایی از آن‌ها را با شنیدن مطالب بیان شده لمس می‌کند. تجربه‌ای را که امانوئل کارت خود در کلاس‌های آموزش زبان با آن روبه‌رو بود، می‌توان به عنوان نمونه مورد بحث قرار داد. کارت می‌گوید: «در یک کلاس آموزش زبان سوئدی به زبان آموزان مبتدی که کمی سوئدی بلد بودند پیشنهاد کردم مطلبی را به زبان سوئدی گوش کنند و سپس به من بگویند کل مطلب راجع به چه چیزی است؛ بدون اینکه خود کوچک‌ترین توضیحی درباره آن به زبان آموزان بدهم. زبان آموزان مطلب را گوش کردند اما عملاً چیزی از آن متوجه نشدند. چند نفر از آن‌ها گفتند که یک تک گفتار شنیده‌اند. یکی از زبان آموزان گفت که ظاهراً گوینده یک زن بود. در تکرار این تمرین شنیداری، تصویری را نیز به زبان آموزان نشان دادم که در ارتباط با تمرین بود و مردی را که روی شن‌های ساحل دراز کشیده بود و طوطی‌ای در کنارش داشت، نشان می‌داد. همچنین توضیح دادم که مطلب بیان شده توصیف یک صحنه است. پس از این توضیحات، متوجه شدم زبان آموزان واژه‌هایی چون شن، مرد، طوطی، ساحل و... را تشخیص داده‌اند. از این تجربه به این نتایج رسیدم:



Think it...

۱. شناخت مضمون گفت‌وگو یا مطلب بیان شده باعث شد زبان‌آموزان کم و بیش مطلب را بفهمند؛ بدون آنکه الزاماً همهٔ واژه‌های سوئدی را بشناسند.

۲. فقط شنیدن مطلب نبود که زبان‌آموزان را با محتوا آشنا کرد بلکه دیدن صحنه، بیش از پنجاه درصد درک متن را ممکن ساخت.

۳. این تمرین شنیداری به زبان‌آموزان امکان داد که به‌طور نسبی، با توسل به ارتباط بین تصویر و بیان شفاهی، مطلب را درک کنند.» (Carette, 2008, p. 146)

خانم امانوئل کارت که با گروه‌های متفاوت پژوهشگران در زمینهٔ آموزش شفاهی کار کرده است، می‌گوید: «در پی سال‌ها کار کردن با زبان‌آموزانی از ملیت‌های متفاوت، با حیرت به این نتیجه رسیده‌ام که ملیت و فرهنگ زبان‌آموز هر چه باشد نحوهٔ آموزش زبان شفاهی برای همه یکسان است:

۱. باید حتماً مضمون مطلبی را که از طریق شنیداری به گوش زبان‌آموز می‌رسانید، برایش توضیح دهید یا از روی تصویر به او نشان بدهید.

۲. پس از شنیدن مطلب، سؤالاتی از نوع چه کسی حرف می‌زند؟ یا که حرف می‌زند؟ در کجا؟ چه زمان؟ راجع به چه چیزی؟ برای زبان‌آموز مطرح کنید. (گاهی این سؤال‌ها پس از شنود اول و گاه نیز پس از دومین شنود مطرح می‌شوند).

۳. برخی تمرین‌ها را یک‌بار و برخی دیگر را دوبار پخش کنید. ۴. از زبان‌آموز بخواهید که به سؤال‌ها پاسخ کامل بدهد و به «بله» یا «نه» اکتفا نکند. شما هم پاسخ‌هایش را تصحیح کنید. در مورد جزئیات مطالب پخش شده نیز سؤالاتی مطرح کنید.

۵. پس از پاسخ زبان‌آموز، در صورت عدم درک درست مطلب، مجدداً آن بخش از تمرین را برایش پخش کنید تا خود متوجه اشتباه در پاسخ خویش بشود.

۶. در پایان، از مطلب پخش شده به عنوان موضوعی قابل بحث و یک تمرین گفتاری بهره‌برداری کنید تا زبان‌آموز در مورد آنچه شنیده است توضیح دهد، اظهار نظر کند و حتی در صورت امکان موارد مشابهی را مثال بزند.» (ibid, p. 144)

چرا بیان مطلب دشوارتر از درک مطلب است؟

به‌طور کلی در تمرینات شفاهی، چه به کودکان، چه به نوجوانان و بزرگسالان، درک مطلب از طریق شنیداری برای زبان‌آموز به مراتب آسان‌تر است تا بیان مطلب. در یادگیری زبان خارجی، نمونه‌های زیادی در مورد درک گفتمان‌های روزمره داریم که به هنگام تلاش برای توضیح‌دادن آن‌ها یا نظر دادن دربارهٔ آن‌ها با مشکل مواجه می‌شویم؛ بدین معنی که درک آن‌ها آسان‌تر از بیانشان است. برای مثال، در یک مکالمه به زبان خارجی، با یک پزشک، ممکن است توضیحات پزشک را بفهمیم ولی قادر به بیان صحیح مشکلات جسمی خود به او

نباشیم یا در یک محیط بیگانه، وقتی کارگری برای تعمیرات به خانه ما می‌آید و توضیحاتی در مورد اشکالات فنی به وجود آمده به یک زبان خارجی می‌دهد، ممکن است حرف‌های او را بفهمیم ولی نتوانیم مشکل اصلی موجود را به او تفهیم کنیم. در یادگیری یک زبان خارجی، گویی درک با توسل به علائم و حرکات دست و صورت، به‌خودی خود صورت می‌پذیرد ولی بیان چندان ساده نیست. همچنین در بیشتر تمرینات مربوط به درک شفاهی، طراحان سؤال فقط به شنیدن یک مطلب از جانب زبان‌آموز، بدون نمایش تصویر یا نوشته‌ای که توضیح مطلب شنیداری باشد، اکتفا نمی‌کنند.

ژرژ برونر معتقد است که در میان همهٔ کودکان نوعی گذر از مرحلهٔ سکوت و حرف نزدن، به مرحلهٔ تعامل کلامی وجود دارد که بیانگر تحول زبانی در آن‌هاست. پس حرف نزدن و با نگاه و دست اشاره کردن و جواب معلم را دادن نشانهٔ بی‌علاقگی او به فعالیت کلاسی یا کمبود در آموزش یادگیری زبان خارجی، چه از جانب معلم و چه از سوی کودک و یا الزاماً نشانهٔ خجالت نیست بلکه طبق گفتهٔ برونر «نشانهٔ مرحلهٔ نخست آشنایی کودک با یک زبان خارجی، در محیطی دو یا سه زبانه و نشانهٔ گذر از یک زبان (مادری) به دو زبان (مادری و خارجی) است»

معمولاً در درک مطلب شفاهی به‌نظر می‌آید که همهٔ افراد حاضر در کلاس برداشت مشابهی از مطلب شنیده شده دارند؛ در صورتی که چنین نیست و هر زبان‌آموز روش خاص خود و انتخاب خودش را در شنیدن یک مطلب دارد. البته برداشت همه از کل مطلب کم‌وبیش یکسان است ولی در درک نکات جزئی تفاوت‌هایی وجود دارد. تحقیقات و تجربیات نظریه‌پردازان^۲ نشان می‌دهد که اعضای یک گروه زبان‌آموز در گوش فرادادن به یک مطلب - به‌خصوص اگر همراه با تصویر هم باشد - درک متفاوتی از مطلب شنیده شده دارند؛ چرا که هر یک به نکاتی که برایش جالب است توجه می‌کند و هر یک، به‌طور ناخودآگاه، اطلاعات شخصی و پیشین خود را در مطالب شنیداری دخالت می‌دهد. ولی چنانچه مدرس قبل از پخش صدا، به زبان‌آموز توضیح دهد که پس از شنیدن متن به چه پرسش‌هایی باید پاسخ دهد، زبان‌آموز دقت خود را به نکاتی که جواب پاسخ‌ها در آن‌هاست معطوف می‌کند و به این ترتیب، درک مفهوم متن

زبان آموزان یک کلاس همسو می‌شود.

در اکثر آزمون‌های بین‌المللی قبل از اقدام به پخش بیان شفاهی تعدادی سؤال در برابر زبان آموز قرار می‌دهند و از او می‌خواهند که نخست پرسش‌ها را بخواند و سپس به بیان شفاهی گوش دهد. در این صورت، زبان آموز مطالبی را که در پرسش مطرح شده است، مدنظر قرار می‌دهد و در درک مطلب توجهش بر یافتن پاسخ‌های لازم برای پرسش‌های مطرح شده متمرکز شود. البته در برخی موارد به‌ویژه در آزمون‌های شفاهی پیشرفته، ترتیب پرسش‌ها با ترتیب پیشروی متن خوانده شده همخوانی ندارد؛ بدین معنی که یک پرسش ممکن است در ابتدا مطرح شود ولی پاسخ آن در بندهای وسط یا آخر متن آمده باشد.

چه زبان آموزی می‌تواند شنونده خوبی برای درک بیان شفاهی باشد؟

در زبان آموزی، شنونده خوب کسی است که روش شنیداری خود را با هدفش در درک مطلب و نوع گفتمانی که می‌خواهد درکش کند، هماهنگ سازد ولی به‌طور کلی درک مطلب شفاهی دارای سه مرحله است:

۱. کشف مطلب و فعال‌سازی دانسته‌های پیشین در ارتباط با

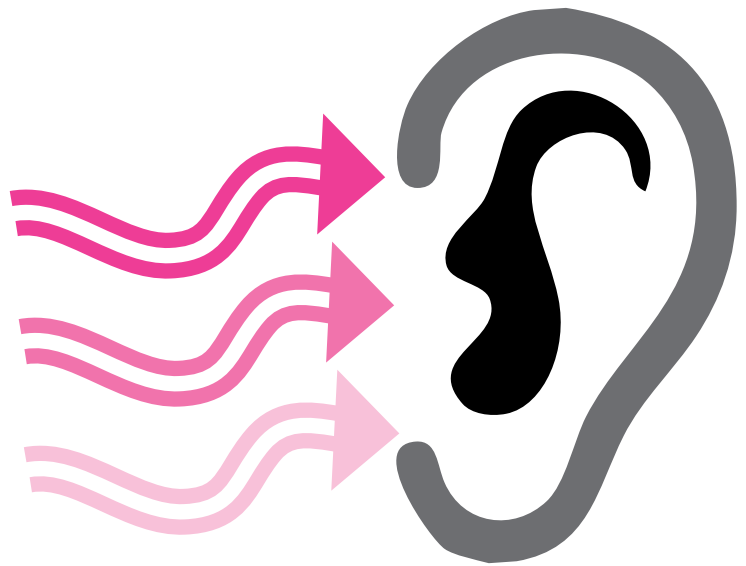
مطلب شنیده شده.

۲. فرضیه‌سازی و بررسی این فرضیه‌ها درباره ساختار و روند مطلبی که بیان می‌شود.

در آموزش به کودکان معمولاً فعالیت‌های سمعی و بصری با یکدیگر همراه‌اند؛ بدین معنی که معلم با نشان دادن یک شیء یا فیلم، سعی می‌کند کودک را به حرف زدن و نظر دادن وادارد. از طریق ویدیوهای مخصوص کودکان و نمایش تصاویر و بیان جملاتی که در ابتدا برای کودک نامفهوم است می‌توان او را به سوی درک مطلب سوق داد

۳. درک مطلب اصلی و مجموعه‌ای از اطلاعات لازم در زمانی محدود. این درک سریع زمانی میسر است که توانایی‌ها و تجربیات گوناگون زبان آموز به کمک او بیایند. انجام تمرینات بیشتر احتمال موفقیت او را افزایش می‌دهد.





زبان باعث شده است که نظریه‌پردازان روش‌های آموزش زبان، هر روز دستاوردهای تازه‌ای داشته باشند و مدرسان را به آشنایی با این دستاوردها ترغیب کنند. البته بسیاری از این دستاوردها حاصل تجربه تدریس‌اند و مدرسان نیز که خود مستقیماً با تدریس سروکار دارند، باید آموخته‌هایشان را در تقویت مهارت‌های شنیداری و گفتاری، در زبان آموز، به‌روز کنند، که این خود کار ساده‌ای نیست. در حقیقت، مفاهیمی چون درک، انتخاب مطلب، طی کردن مراحل مختلف یادگیری زبان شفاهی و گفتاری به راحتی در فکر و اندیشه می‌گنجد ولی کاربردی کردن آن‌ها چندان ساده نیست. همواره بین آنچه کاربردی و آنچه تئوری است، فاصله بسیار است اما نباید فراموش کرد که تحول اصلی زبان، در مرحله نخست با گفتار، بیان و سخن شفاهی انجام می‌گیرد و سپس به نوشتار کشیده می‌شود. از طرفی نیز گفتار ساده‌تر از نوشتار است؛ چون در سخن گفتن آن‌طور که باید قواعد دستوری زبان رعایت نمی‌شود و اشتباهات چندان ملموس نیستند. در صورتی که در زبان نوشتاری رعایت همه نکات دستوری ضروری است. به‌همین دلیل، زبان آموزی که زبان را در ابتدا از طریق شنیداری و گفتاری می‌آموزد، علاقه بیشتری به آن زبان پیدا می‌کند و قواعد دست و پاگیر آن انگیزه‌اش را کاهش نمی‌دهند. هنگامی هم که در زبان نوشتاری با دستور زبان درگیر می‌شود، با توجه به آنچه در شنیدار و گفتار آن زبان آموخته است، مطالب را راحت‌تر درک می‌کند و به‌خاطر می‌سپارد و ناامید و دلزده از آموختن منصرف نمی‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. باید متذکر شد که در آموزش زبان به افرادی که به تقویت مهارت درک مطلب از طریق خواندن نیاز دارند، همچون پژوهشگرانی که هدفشان از یادگیری یک زبان خارجی مراجعه به منابع موجود به زبان‌های دیگر است، خواه ناخواه خواندن و درک مطلب از طریق نوشتاری در اولویت قرار می‌گیرد ولی به‌طور معمول هدف از یادگیری زبان کاربرد روزمره آن در تعاملات متداول است.

۲. در این مورد می‌توان به دو کتاب زیر مراجعه کرد:

Cowan, N. (1997), *Attention and Memory: an integrated Framework*, New York, OUP.
 Cornaire, C. (1998), *La compréhension orale*, CLE international, Coll. Didactique des langues étrangères.

منابع

Borg, S. (2003), "Teacher cognition in language teaching: a review of research on what language teachers think, know, believe, and do" in *Language Teaching*, 36, 2.
 Bruner, J. (1983), *Comment les enfants apprennent à parler*, Col. Actualités pédagogiques, Retz, Paris, 1987. Édition américaine originale: *Child's talk: Learning to use language*, W.W. Norton & Company Inc., New-York, 1983.
 Carette, E. (2008), "Mieux comprendre l'oral: formation des formateurs" in *Le français dans le monde: Recherche et application*, N° 43, pp 144-157
 Cowan, N. (1997), *Attention and Memory: an Integrated Framework*, New York, OUP.
 Cornaire, C. (1998), *La compréhension orale*, CLE international, Coll. *Didactique des langues étrangères*.

برای مثال، شما می‌توانید در یک کلاس درس بیان و درک شفاهی، سی‌دی‌ای را که حاوی مطلبی در مورد نوعی ورزش، تبلیغ یک دستگاه یا یک مبحث فرهنگی است، برای زبان‌آموزانی که آشنایی چندان با این مطالب ندارند، پخش کنید و سؤالاتی را مطرح سازید. بی‌شک متوجه خواهید شد که زبان‌آموزان به دلیل ناآشنایی با مطلب، در پاسخ‌گویی دچار مشکل‌اند. حال اگر سی‌دی دومی را پخش کنید که زمینه مطالبش مشابه اولی ولی نوع مطالب آن متفاوت است - بدین معنی که سی‌دی دوم هم در مورد ورزش، توصیف و تبلیغ یک دستگاه و یا مبحثی فرهنگی است ولی متفاوت است با اولی، خواهید دید که زبان‌آموزان، در پاسخ‌گویی، با مشکل کمتری مواجه‌اند. چرا که هرچه تمرین در شنود مطالب (ولو متفاوت) به زبان خارجی بیشتر باشد، درک شفاهی زبان آموز ارتقاء بیشتری پیدا می‌کند.

آموزش زبان خارجی به کودکان از قدیم هم با تمرینات شفاهی از جمله حفظ کردن اشعار کودکانه شروع می‌شد ولی بین آنچه سابقاً متداول بود با رویکرد تعاملی - که چه برای کودکان و چه به‌منظور آموزش زبان به بزرگسالان در روش‌های آموزشی نوین مد نظر است - تفاوت‌هایی وجود دارد

نتیجه

اهمیت درک بیان شفاهی و افزایش مهارت گفتاری در آموزش